



داریوش حلوایی

دبیر آموزش و پژوهش شهرستان مبارکه
کارشناس ارشد عرفان اسلامی

چکیده

در این نوشتار سعی شده است تا پاسخی در چند مختصر به سؤالات زیر ارائه گردد: آیا هستی‌شناسی می‌تواند با روان‌شناسی ارتباط داشته باشد؟ آیا عرفان اسلامی می‌تواند با روان‌شناسی مرتبط باشد؟ آیا عرفان اسلامی می‌تواند با قوای انسانی ارتباط داشته باشد؟ کلیدوازه‌ها: هستی‌شناسی، روان‌شناسی، نظام احسن، معرفت‌نفس

مقدمه

در حوزهٔ معرفتی دین اسلام مقصود نهایی از نظر کردن و اندیشیدن و سیر آفاق و انفس تقرّب یافتن به خدا و رستگاری و سعادت اخروی است. این تقرّب به وسیله علم و معرفت به‌دست می‌آید: «نه به مجرد عمل و طاعت! عمل صالح خود وسیله است

لذا از آن حیث که معمول علم روان‌شناسی، انسان و مطلوبش موفقیت اوست پس ضرورت عقلی حکم می‌کند تا فضای مناسب برای این موفقیت فراهم آید. بنابراین جهان هستی براساس پذیرش اصل واقعیت و این که انسان وجودی خود را حکایت می‌کند.

من و تو عارض ذات وجودیم
مشبک‌های مرأت شهودیم (شبستری،
بی‌تا: ۷۸)

به‌نظر می‌رسد قبل از بیان نظر روان‌شناسان متقدم در خصوص هستی، باید در این حوزه تصویر روشنی از روان‌شناسی را در ذهن خود ترسیم و مقام و موقعیت این علم را در میان علوم دیگر شناسایی نماییم. لذا به منظور رسیدن به چنین شناختی با نکاهی گذرا به طبقه‌بندی علوم و جایگاه روان‌شناسی از دیدگاه دانشمندان قدیم می‌پردازیم. ارسطو و فلاسفه یونان در فلسفه یونان قدیم موضوع طبقه‌بندی

مقصود نهایی از نظر کردن و اندیشیدن و سیر آفاق و انفس تقرّب یافتن به خدا و رستگاری و سعادت اخروی است. این تقرّب به وسیله علم و معرفت به‌دست می‌آید: «نه به مجرد عمل و طاعت! عمل صالح خود وسیله است

علوم را با همان طبقه‌بندی که ارسطو آن را پیشنهاد کرده بود ارائه نموده‌اند. این طبقه‌بندی براساس تفکیک علوم نظری از علوم عملی قرار داشت. مسائل مربوط به روان‌شناسی از نظر ارسطو بخشی از مسائل طبیعتی به‌شمار می‌آید گرچه علوم عملی نیز شامل چنین مسائلی می‌شد اما از آن نظر که انسان عبارت از مجموعه‌ای مركب از تن و روان است و می‌خواهد به سعادت و نیکبختی دست یابد و با دیگران هم‌زیستی کند (حجتی، ۱۳۶۹: ۴۲).

لذا از آن حیث که فرموده‌اند و گفته‌اند: نفس حقیقت وجود، حق است و وجود مطلق، فعل و وجود مقيید، اثر اوست. (أشتینی، ۱۳۸۲: ۲۲۸، ۲۲۹). گویا وجود از این جهت در تمام ماهیت‌ها ساری است و هر چیزی جلوه‌ای از منبع وجودی خود را حکایت می‌کند.

در این نظام به‌دلیل نا محدود بودن آن، به هر قسم توجه و در هر چه تدبیر شود نشانه‌های آن مشهود می‌گردد. پس در هر حال که قرار بگیریم مورد احاطه در تحت قیومیت آن هستی بی‌کران خواهیم بود (جوادی آملی، ۱۳۶۶: ۲۱۶، ۲۱۵). مع‌الوصف حقیقت هستی در عرفان نظری واحد شخصی است نه واحد شکلی و آنچه در عرفان مورد نظر است همانا اطلاق و تعیین همین حقیقت شخصی است و هیچ‌گونه کثرتی برای اصل حقیقت نیست.

به قسمتی از آن جنود که به منزله لشگر قلب و به اصطلاح «نفس ناطقه» است علم داریم و معتقدند برای نفس ناطقه دو نوع لشگر وجود دارد: یکی آن‌هایی که به چشم دیده می‌شوند مثل اعضا و جوارح و دیگری آن‌هایی که به چشم باطن دیده می‌شوند مانند نیروهای متمرکز در مواضع احساس که همگی تحت فرمان نفس‌اند و قدرت بر مخالفت ندارند. همین که نفس، چشم را به باز شدن و پا را به حرکت و زبان را به سخن گفتن دستور می‌دهد، بی‌درنگ چشم باز و پا به حرکت و زبان به سخن، مبدارت می‌ورزد و این حالت مثل مسخر بودن ملاتکه در مقابل خداوند است. قلب (نفس ناطقه) جهت طی منازل، تا لقای به حق، نیاز به لشگریان مذکری دارد و غرض از آفرینش او همین سیر و سفر ریانی است چنان که فرمود: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاريات : ٥٦).

مركب نفس در این سفر بدن است و زاد و توشه او و علم و انسابی که او را در بهدست آوردن زاد و توشه یاری می‌کند عمل نیک است که طبق دستور دین انجام می‌گیرد. نفس تازمانی که متعلق به بدن است و هنوز به کمال عقلانی نرسیده فقط می‌تواند در قوای حیوانی تصرف کند و از تصرف بدن تجاوز نمی‌کند ولی اگر از طریق معرفت و عمل، کمال یابد کلیه قوای ملکی و ملکوتی از وی اطاعت می‌کنند، که این مقام «انسان کامل» است و تمام کمالات، بغیر از مقام واجب‌الوجودی را شامل می‌شود، یعنی کل ماسوی است و خداوند برای هیچ موجودی حق امر و نهی و مقام خلافت الهی و قدرت بر ایجاد و تکوین قرار نداده مگر برای انسان کامل و اگر کسی توانست بدون واسطه اعضا و جوارح امر و نهی نماید و آنچه را بخواهد بدون واسطه ایجاد کند خلیفة حق است و مقام او مقام انسان کامل خواهد بود (طاهرزاده، ۱۳۷۰: ۴۰).

به نظر می‌رسد مفهوم ترکیب انسان از



روان‌شناسی نظری و تجربی برمی‌گردد، چرا که مطالعات اعمال و فعالیتهای روانی انسان از دید دانشمندان از جمله غزالی به نحوی است که به نوعی بر تجربی بودن نسبی و تأمل درونی و مطالعه و تحلیل رفتار دیگران و نیز تحلیل پدیده‌های مختلف روانی مبتنی است. پس مسئله اثبات وجود نفس از حقایقی است که نمی‌توان صرفاً از راه علمی به آن دست یافت بلکه باید به مدد ذوق عرفانی که به منزله نوعی از تأمل و تفکر عمیق درونی است، به آن حقایق راه یافت (حجتی، بی‌تا: ۵۴، ۵۳). روان انسان هم چون «ماهیتی» است، باید از درون او و نه از بیرون وجود او مورد مطالعه قرار گیرد.

عرفان و رابطه آن با قوای انسانی

عرفاً با استفاده از آیه «وَ مَا يَعْلَمُ جُنُونَ رَبُّكَ إِلَّا هُوَ» (مدثر: ۳۱)، گفته‌اند ما تنها

اما تنها کثرتی که در عرفان مطرح است کثرت تجلیات است که ظلال آن حقیقت شخصی‌اند نه اینکه خود حقایقی باشند، بلکه همه آن‌ها سایه یک سور محض خواهند بود و هر چه از غیب به شهادت می‌رسد و از علم به عین تنزل می‌کند مظہر اسمی از اسماء حُسنای حق تعالی است و این بهترین و برترین کمال وجودی خواهد بود (همان: ۲۱۷)، که گل سر سبد آن همان مقام انسان کامل است. گویا انسان در این نظام احسن می‌تواند به مدد الهی بهترین فضا را برای کسب سعادت دنیوی و اخروی خود مهیا سازد و رفتار خود را به صورتی کنترل کند تا موجبات رستگاری خود را فراهم نماید و در بهترین مأوا جای گیرد.

ارتباط عرفان و روان‌شناسی

با تأمل در علوم باطنی درمی‌یابیم که اهمیت این موضوع به هر دو شاخه

**علمای ... شیعه و سنی - ...
در این که انسان غیر از این
هیکل محسوس، دارای جوهر
روحانی قائم به ذات خود
است دارای اتفاق نظرند و
معتقدند که با خرابی بدن،
فانی نمی‌شود و بعد از موت،
که همان قطع تعلق نفس به
بدن است، باقی و درآک است**

تخیل، عالم ملکوت - مثال - را می‌شناسد و به وسیلهٔ عقل، عالم جبروت و به وسیلهٔ شهود قلبی به تمام مراتب هستی علم پیدا می‌کند. عقل نمی‌تواند در ناسوت به وجود بیاید بلکه باید از عالم مربوط به خود باشد. با دقیقی ظریف می‌توان اذعان نمود که بین هستی‌شناسی و روان‌شناسی و عرفان اسلامی، رابطهٔ معناداری وجود دارد.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. آشتیانی سید جلال الدین؛ هستی از نظر فلسفه و عرفان، ویرایش سوم، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ مبدأ و معاد، انتشارات الزهرا، ۱۳۶۶.
۴. ——، تفسیر موضوعی قرآن مجید، جلد ۳، مرکز نشر فرهنگی رجاء، بی‌تا.
۵. حسن‌زاده آملی، حسن؛ معرفت نفس، دفتر سوم، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲.
۶. شبستری، شیخ محمود؛ گلشن راز، بی‌تا.
۷. طاهرزاده، اصغر؛ معرفة النفس و الحشر «روان‌شناسی و معادشناسی اسلامی»، جلد ۱، انتشارات جنگل، ۱۳۷۰.
۸. عثمان، عبدالکریم؛ روان‌شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، مترجم: محمدمباقر حقی، دفتر اول، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۹. نقی، ملا احمد؛ معراج السعاده، انتشارات کامکار، ۱۳۸۴.

جسم رقیق و روان است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۲؛ ۱۳۶۹). به یکی از امیرالمؤمنین علیؑ به این سبب از دانشمندان یهود فرمود: هر کس طباع او معتدل باشد مزاج او صافی گردد و هر کس مزاجش صافی باشد اثر نفس در وی قوی گردد و هر کس اثر نفس در او قوی گردد به سوی آنچه ارتقا شده‌ند بالا رود و هر که به سوی آنچه ارتقا شده‌ند بالا رود به اخلاق نفسانی متخلف گردد و هر کس به اخلاق نفسانی متخلف گردد موجودی انسانی شود نه حیوانی و به باب ملکی درآید و چیزی اوراز این حالت برنگرداند. مهم‌ترین چیزی که برای انسان به کار می‌آید همان معرفت انسان است نسبت به ذات خود و باید گفت: خود را باش و خود را بشناس (همان: ۴۷۲).

نتیجه

در واقع انسان با شناخت کمالات وجودی خود، نسبتی از این شناخت را به خدای خویش می‌دهد و یک رابطهٔ مستقیم برقرار می‌سازد. چنان که در آموزه‌های معرفتی آمده است که چون او را بنگریم خودمان را دیده‌ایم و چون خود را بنگریم خدای خویش را نگریسته‌ایم. در ادبیات عارفان واقعی، نافع ترین معرفت نفس دو معرفت است: یکی معرفت آفاق و دیگری معرفت انفس و شاید این بدان جهت است که معتقدند انسان از دو نظر جامعیت دارد: اولاً دارای ویژگی‌هایی است که هر یک از عالم خاص گرفته شده و به تعبیری از کلیه مراتب هستی عصاره‌ای در انسان وجود دارد و به همین جهت به او عصاره هستی و نسخه مختصر هستی می‌گویند. زیرا بدن او جسمانی و از همین عالم ناسوت - طبیعت - است و روان (روح) او از عالم مثال و عقل او از عالم جبروت است.

ثانیاً به طور معمول تمام منابع و ابزار شناخت در او جمع‌اند. به وسیلهٔ حواس، عالم طبیعت را می‌شناسد، به وسیلهٔ جسم و نفس به این سبب است که هر کس از دو چیز آفریده شده: یکی بدن ظاهر که آن را «تن» گویند و از جنس مخلوقات همین عالم محسوس است و دیگری «نفس» است که آن را روح و جان و عقل و دل گویند و گوهری است بس مجرد از عالم ملکوت و عالم عقول که عزیز از جنس فرشتگان و عالم عقول که خدای تعالیٰ به جهت مصالحی چند به قدرت کاملهٔ خود ربطی میان آن و این بدن ظاهري قرار داده و او را مقید به قید علاقه این بدن و محبوس در زندان تن نموده تا زمان معین و اجل موعود، که منجر به قطع علاقهٔ نفس از بدن شود و به عالم خود رجوع کند (نراقی، ۱۳۸۴: ۱۷).

معرفة النفس

معرفت نفس یکی از پیچیده‌ترین معارفی است که پژوهشگران تا حدی وارد بحث و مطالعه آن می‌شوند اما همین که به این کل رسیدند، به دلیل ضعف حس، از آن روی برمی‌تابند و بر اریاب معرفت می‌تازند و از این گردن، که در حقیقت پلی عظیم از طبیعت به ماورای آن است، غافل می‌شوند و با آن به عناد برمی‌خیزند. عارف مثنوی گوید: آفتاب معرفت را نقل نیست

مشرق او غیر جان و عقل نیست علمای مشهور اسلام - اعم از شیعه و سنی - همگی در این که انسان غیر از این هیکل محسوس، دارای جوهر روحانی قائم به ذات خود است دارای اتفاق نظرند و معتقدند که با خرابی بدن، فانی نمی‌شود و بعد از موت، که همان قطع تعلق نفس به بدن است، باقی و درآک است. مدار تکلیف، فهمیدن همین اصل اساسی است.

بعضی از علمای اسلامی معتقدند که نفس، جسم لطیف ساری در بدن است. این گروه ملائکه را، که با اختلاف مراتب وجودی‌شان عقول مفارقه و نفوس مدبره‌اند، نیز از اجسام لطیف می‌دانند... طفیل به این معنی که این‌ها می‌گویند